

در سالمرگ شاعر شهیر و متعهد کرد "کامران مکرری"

نوشته‌ی آزاد کریمی



محمد احمد طه مشهور به کامران مکرری از شاعران متعهد معاصر کردستان است.

او سال ۱۹۲۹ در محله‌ی درگزين شهر سلیمانی یا سلیمانیه به دنیا آمد و از سال ۱۹۵۴ سرودن شعر را آغاز کرد. وی در سال ۱۹۵۷ نام کامران را به عنوان تخلص شعری خود برگزید و بعدها به دلیل ریشه‌های خانوادگی که از مکریان (مثلثی از سرزمینهای جنوبی دریایچه‌ی اورمیه یعنی سه‌گوشه‌ی اشنویه-سقز-مراغه) بود تخلص ادبی خود را به کامران مکرری تغییر نام داد. بدین ترتیب ظهور یک شاعر جدید گرد در سال ۱۹۵۷ در روزنامه‌ها و مجلات کردی آن زمان به چشم آمد.

او در دانشگاه‌های سلیمانی و اربیل تدریس می‌کرد و از بزرگان ادبیات کردی است. این انسان آزادمرد در هفتم دسامبر سال ۱۹۸۶ در اربیل دار فانی را وداع گفت. آثار ادبی- شعری او زیر نام این عناوین منتشر شده‌اند:

ناشتی (صلح)

دیاری (ره‌آورد) ۱۹۵۷

ئاگر و ژيله (آتش زیر خاکستر) ۱۹۵۸

گولآله سووره (لاله‌ی آتشین) ۱۹۵۹

گول نه‌ستیره (کرم شب تاب) ۱۹۵۹

ئاوات و رهنج (آرزو و رنج) ۱۹۶۸

زهبری هونراوه (نیروی سروده) ۱۹۷۱

پس از مرگش تمام آثار او به صورت یک کتاب به نام کامران مکرى منتشر شد.

من افتخار این را پیدا کردم که در سال ۲۰۱۲ شعری از وی را به فارسی ترجمه کنم.

این شعر او را به نام "نوبرانه‌ی گل ارغوان" همراه چند شعر دیگر از همن، صالح دیلان، شکری فضلی، هزار، جگرخون و قانع پیام آور پایداری را به سفارش کانون نویسندگان کرد در اربیل ترجمه کردم.

حقیقتاً از سرنوشت مجموعه‌ی ترجمه شده خبری ندارم اما پیشنهاد نویس اولیه‌ی بخشی از نوبرانه‌ی گل ارغوان را داشتم، تنها به جهت یادگاری میان کاغذپاره‌هایمان مانده بود... و قطعه‌ی زیر بخشی از این شعر بلند شاعر ارجمند کرد کامران مکرى است که من افتخار ترجمه و انتشار رسمی آن را دارم. برای وبسایت ادبی قلم آرزوی بهترینها را دارم که حامی و پشتیبان انتشار آثار ما می باشد.

لازم به ذکر است که من این ترجمه را در سالمرگ شادروان کامران مکرى انجام داده‌ام و در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۵ در صفحه‌ی فیسبوک خودم منتشر کردم و خوشبختانه اکنون در وبسایت قلم منتشر شده است.

متشکرم!

۱۴ مه، ۲۰۲۳

نوبرانه‌ی گل ارغوان

کامران مکرى

ترجمه به فارسی: آزاد کریمی

همچو کوهی اخگرین

قرار خلق، خروشان

هزاران دیده را سرشک برآمد غلتان

سینه از آتش دل سوزان

اختران آرام، ریزان

در نم اشکی خونین...

پژواک آوا ملتهب

دلی درخود توخته نفت انتقام

تپش نبض مچ آهنین

نیش: نه! نشاید مردن!

باید که ماند و زیست

همچو کوهی اخگرین...

https://www.qelam.com/index.php?option=com_content&view=article&id=3864%3Anwbrany-gl-arghwany&catid=88&Itemid=473&fbclid=IwAR0oZwPmRFQSWKxz6LKICP6BECxtBWkReRpYNs9GJPN71IESbMX4bq9VDPw